بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 23 بهمن 1390.

در مورد اخبار عرضه احادیث به کتاب صحبت بود. یکی از بحث های مهم در این زمینه این است که منشأ صدور روایات زیادی که عرضه احادیث بر کتاب را در حجیت خبر اعتبار داده است و لازم دانسته است چیست. مرحوم آقای خویی تعبیری دارند که ایشان بعد از اینکه اخباری که مخالف کتاب را از حجیت می اندازد را به معنای مخالفت به نحو تباین یا عموم من وجه است می فرمایند

فالمراد من المخالفة في هذه الطائفة: هي المخالفة بنحو التباين، أو العموم من وجه.

این آدرسش این چاپ جدیدی که دست من هست، جلد 2 صفحه 170 چاپ نشر الفقاهه. می گوید

و دعوى ان هذه الأهمية و التأكيد في هذه الاخبار لا تناسب ان يكون المراد من المخالفة هي المخالفة بنحو التباين و العموم من وجه، لأن الوضاعين لم يضعوا ما ينافى الكتاب بالتباين أو العموم من وجه، لعلمهم بان ذلك لا يقبل منهم- غير مسموعة، إذ الوضاعون ما كانوا ينقلون عن الأئمة عليهم السلام حتى لا يقبل منهم الخبر المخالف للكتاب بالتباين و العموم من وجه، بل كانوا يدسون تلك المجعولات في كتب الثقات من أصحاب الأئمة عليهم السلام، كما روي عن أبي عبد اللَّه عليه السلام أنه لعن المغيرة، لأنه دس في كتب أصحاب أبيه عليهما السلام أحاديث كثيرة.

اینجا بیانی که مرحوم آقای خویی دارند می فرمایند که وضاعین مستقیم نقل از معصومین نمی کردند بلکه دس می کردند در کتب اصحاب. بنابراین مانعی ندارد که مراد از مخالفت، مخالفت به نحو تباینی یا به نحو عموم و خصوص من وجه باشد. در مورد این بیان ایشان اولا حالا مخالفت عموم من وجه را خیلی روشن نیست که وضّاعین این نحو مخالفت را وارد نکنند. بنابراین رو مبنای آقای خویی اشکال خیلی وارد نیست. اشکال عمدتا روی مبنای ما که مخالفت در اخبار را به عنوان مخالفت تباینی می گرفتیم باید طرح شود. علی أی تقدیر روشن نیست که ایشان این چه پاسخی است که ایشان بیان فرموده اند. ایشان می فرمایند اگر وضاعین مستقیم و شفاهی بیان کنند از آنها قبول نمی کند ولی وقتی در کتب وارد می کنند دیگر قبول می شود. خب چیزی که مخالف کتاب است اگر جامعه ما نمی پذیرد این چه می خواهد شفاهی باشد چه در کتب باشد چه از این وضاعین باشد چه از ثقات باشد فرقی ندارد این به خاطر اینکه اینها وضّاع هستند اینها وضعیتشان نامناسب است که جامعه عکس العمل در مقابل این حدیث نشان نداده است. به خاطر این است که فرض این است که خود حدیث مخالف کتاب است. بنابراین راه حل ایشان راه حل صحیحی نیست. آن روایتی را هم که ایشان اشاره کرده است در واقع بیشتر اشاره به روایت یونس بن عبد الرحمن است که در جلسه قبل در موردش صحبت کردیم و گفتیم که مفاد آن حدیث بی اعتبار شدن خبر واحد است. این معنایش این است که چون حدیث احتمال دس در آن وارد شده است کتاب ها دیگر به درد نمی خورد شما بروید احادیثی که قبل از مرحله دس نگارش یافته است مراجعه کنید. عرض کردم که این روایت قابل پذیرش نیست و در فرض پذیرش این باید حمل شود به روایت در یک دوره خاصی برای اشخاص خاصی و با اشکالاتی که در جلسه قبل به تفصیل در موردش صحبت کردیم.

سؤال:

پاسخ: بحث سر این است که این باعث می شود که از مورد اعتماد بودن آن طرف بیفتد. فرض این است که مردم به تباین را نمی توانند بپذیرند. اگر فرض این است که هیچ کس نمی پذیرد به تباین حالا آدم ثقه هم به تباین نقل کند می گویند که دروغ می گوید.

سؤال:

پاسخ: خب چه فرقی دارد فرض این است که مخالف تباینی قرآن است. اشکال این است که خب اگر قرار است بپذیرند از هر کسی می پذیرند و اگر قرار است که نپذیرند از هیچ کس نمی پذیرند. خصوصیت وضاعین خصوصیتی که ندارد. بحث این است که می گویند آن چیزی که مخالف، مثلا حالا تباینی در نظر بگیرید آن اشکال عموم من وجه را اصلاحش کنیم. آن چیزی که دقیقا مخالف قرآن است وضاعین نمی توانستند چون جامعه از آنها نمی پذیرفته است. جامعه نه از وضاع می پذیرد نه از آن ثقه ای که این وضاع حدیث را در کتاب او داخل کرده است چه فرقی دارد این مشکل را حل نمی کند. بحث عرض کردم بحث این است که اصل این مطلب که وضاعین نمی پذیرند در صورتی هست که همین جور راست حسینی طرف بخواهد روایت را نقل کند ولی خیلی وقت ها مخالف تباینی هست ولی وضاع می گوید که مثلا مفاد آیه قرآن تأویلی است. ولو آیه قرآن گفته است که نماز بخوان ولی یک روایتی جعل می کرده است که در واقع می گفته است مراد از نماز، ادم های خوب است. نماز بخوان یعنی ولایت اهل بیت داشته باش. شراب نخور یعنی بغض دشمنان اهل بیت. یا مثلا یک سری اموری را که جامعه آن زمان یعنی تبلیغات و چیزهایی که حکومت ها می کردند یک سری چیزها را به خورد مردم می دادند که مخالف مفاد عرفی کلام است ولی اول سعی می کردند که جامعه را از فهم کتاب دور کنند به طوری که افراد حاضر شوند برای پذیرش مطالبی که در کتاب هست. یا مثلا بحث ناسخ را عرض کردم گاهی اوقات بحث این است که مدعی می شدند که بله این مطلب در قرآن بوده است ولی نسخ شده است و نسخ کتاب و سنت هم جایز است مثلا. همچنان که کتاب به وسیله کتاب نسخ می شود به وسیله سنت هم نسخ می شود. با این جور احتمالات و مشابهات آنها باید روایت ها را معنا کرد نه با آن وجهی که مرحوم آقای خویی بیان کرده است.

سؤال:

پاسخ: حالا آن یک بحث دیگر است. بحث این است که به نحو چه شکلی می شود که این وضاعین، آخه وضاعین به هر حال برای اینکه اخبار و احادیثش مورد پذیرش قرار گیرد باید خودشان را چهره عوام فریبانه برای خودشان ایجاد کرده باشند. به هر حال یک افرادی در جامعه اسلامی در طول تاریخ بودند که اینها، ببینید کسی مثل شریح قاضی یک شخصیت مقبول الطایفه کسی بود که خلفا به عنوان بتهایی بودند به یک معنا در روایات ما تعبیر بت از اینها می کنند به خاطر اینکه آنها تقدس داشتند برای مردم آن زمان. و شریح را وقتی چیز می کند با امرا بلند می شود حضرت امیر. کارهایی که خلفا انجام می دادند در ذهن مردم یک کارهای خیلی مهم و خیلی با اهمیت تلقی می شود. ببینید یکی از نکاتی که حضرت امیر در گفتگوی با عثمان در یوم الشورا مطرح می کند همین است که عبد الرحمن بن عوف به حضرت امیر می گوید که من با تو بیعت می کنم به شرطی که به کتاب خدا و سنت نبی و سیرت شیخین عمل کنی. به عنوان یکی از ماخذ اخذ حدیث اخذ مآخذ اعتبار سیرت الشیخین مطرح شده است. حضرت می گویند که من به کتاب خدا و سنت نبی و اجتهاد نفسی. دیگر به سیرت شیخین کاری ندارم. از آن طرف با عثمان که عبد الرحمن بن عوف چیز می کند او قبول می کند و من تصور می کنم که اساسا علوی وعثمانی دین علی و دین عثمان که به عنوان دو آیین و مذهب حتی در عاشورا هم در بعضی از چیزها، أنا علی دین عثمان، أنا علی دین علی، در آن چیزهایش هست و جاهای مختلف به عنوان عثمانیا، علویا امثال اینها باشد عمده اش بروز این اختلاف بین حضرت امیر صلوات الله علیه و عثمان در این است که حضرت امیر سیره شیخین را به عنوان یک منبعی از منابع رفتاری و شریعت قبول نداشته است. به عنوان حجیت برای کشف شریعت آن را قبول نداشته است. ببینید این را به عنوان تمام سنت هایی که آنها پایه گذاری می کنند. نماز تراویح را وقتی حضرت منع می کند صدای مردم بلند شد که ما امرا که حضرت گفت ببینید اینهایی که می خواهند خودشان را محروم کنند بگذارید محروم باشند نمی خواهند هدایت شوند. یا بحث شریح قاضی، عجیب است شریح قاضی را وقتی حضرت مجبور می شود به عنوان خلیفه تعیین کند عملا یک تشریفات بوده است چون می گوید او را به قضا واگذار کرد و

اشْتَرَطَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يُنْفِذَ الْقَضَاءَ حَتَّى يَعْرِضَهُ عَلَيْهِ‌

حتی اینکه حضرت تأیید کند. این معنای لغویت آن قضا هست. ما همین در روایت می گوییم وقتی موافقت با کتاب را به عنوان یک ملاک قرار می دهیم معنایش این است که این سنتی که این وسط هست لغو است آن چیز تشریفاتی باید باشد. این هم همین است آن می گوید که ولی حضرت مجبور می شود. ببینید بحث این است خلفا در یک جایگاهی قرار می گیرند که مخالف نصّ کتاب هم صحبت می کنند افراد می پذیرند. بحث اجتهاد در مقابل نصّ که از پایه گذاری های عمدتا در مورد عمر است که از زمان پیغمبر دقیقا مخالف حرف پیغمبر حرف می زده است. عرض من این است که جامعه را آن چنان آماده می کنند که جامعه حاضر می شود در مقابل نصّ کتاب اجتهادات اینها را بپذیرد. یکی از اجتهاداتی که اینها مطرح می کردند بحث مصلحت سنجی ها بوده است. مسأله جامعه امروز است ولو پیغمبر گفته است که فدک به حضرت زهرا رسیده شود ولی مصلحت جامعه اقتضا نمی کند که فدک در اختیار حضرت زهرا قرار گیرد می رود به دست حضرت علی و پایگاهی می شود برای مبارزه با حکومت. نه این جامعه هم این مصلحت سنجی ها را از اینها می پذیرفته است. در مقابل حرف پیغمبر مطرح می کردند و

متعتان كانتا على عهد رسول اللّه أنا أحرمهما و أعاقب عليهما

من حرامش می کنم. یعنی اینکه من در این جایگاه قرار دارم که می توانم بر خلاف نصّ صریح کتاب هم صحبت کنم. در واقع ما خالف کتاب الله یکی از عمده ترین نکاتی که در مورد ما خالف کتاب الله هست، کارهایی که خلفا انجام می دهند. خلفا بر خلاف نصّ کتاب صحبت می کردند و جامعه آن زمان هم می پذیرفته است. و به خصوص گاه گاهی انقدر صحبت هایی که با پیغمبر می کند شرم آور است که آدم خجالت می کشد. یک موقعی حاج آقا یک روایت را در همان متعه حج که می گفتند این یک نقل از امام صادق دارد و یک نقل در کتاب های اهل تسنن دارد مخالفت عمر. حاج آقا می فرمودند که نقلی دقیق تر باید آن نقلی باشد که سنی ها نقل کرده اند. عمر که اعتراض می کند در نقل ما هست که

احرم للحج و رؤوسنا تقطر ماءا در نقل تسنن این است که مذاکیرنا تقطر منیا

حاج آقا می فرمودند که تعبیر عمری باید آن باشد. امام صادق تأدب کرده است و به ادب و فرهنگ قرآن که قرآن آن جور که شما صحبت می کنیم صحبت نمی کند و با ادب صحبت می کنند حضرت آن تعبیر را هم با کنایه نقل می کنند. ببینید با پیغمبر همین جور صاف صاف برخورد می کردند. ما به هر حال این جور مبارزات صریح با قول پیغمبر بوده است و در مقابل قرآن هم برای خلیفه حق مخالفت صریح با کتاب را قائل بودند. به نظر می رسد که این احادیث به خصوص احادیثی که از پیغمبر وارد شده است اینکه بسیاری از این احادیث از پیغمبر وارد شده است دقیقا اشاره به رفتار هایی که بلافاصله بعد از پیغمبر انجام می شود به عنوان مصلحت سنجی. شما یک صحیفه ای است صحیفه ملعونه معروفی که هست که متنش در کتاب های ما است که اینها امضا کرده اند که نگذارند خلافت به حضرت علی برسد ببینید متنش را. انقدر متن مزوّرانه ای است. صاف صاف که نمی گویند که ما مخالف هستیم. این از سر شدّت محبّتی که به دین خدا داریم امثال اینها. وقتی حضرت امیر در خانه شان آن اصحاب جمع می شوند و آتش می آورند در خانه یک جمله دارد ببینید چه تعبیری می کند عمر، «و ذلک اقوی فی ما جائک ابوه». رفتار من که الآن دارم اینها را بیرون می کنم بر آن هدفی که پیغمبر دارد مناسب تر است. برای اینکه هدف پیغمبر زنده شود باید اینها بیرون بروند. رفتار یک رفتار ظاهر بینانه این شکلی است ولی به گونه ای خودشان را حالا به قول امروزی ها تعبیر کنیم در راستای مقاصد شریعت مشی می کردند. می گفتند که این اگر می خواهیم به آن هدف های پیغمبر برسیم این هدف ها راهش این است و امثال اینها. علی أی تقدیر اینها نکاتی بوده است که این احادیث به آنها ناظر است. و من تصور می کنم که صدور این روایات به یک انگیزه واحد نبوده است. در دوره های مختلف و به انگیزه های مختلف. آنهایی که زمان پیغمبر صادر شده است بیشتر به این دست احادیثی که در مقام غصب خلافت، بر خلاف نصوص قرآن بر خلاف نصوصی که با توجه به سنت های مفسّر نص پیدا کردن و امثال اینها صادر می شده است و دوران های معاویه دوره جعل حدیث بوده است مفصل در این زمینه. این یک دوره و یک دوره احادیثی که غالیان در زمان امام صادق و امثال اینها در تأویل آیات و امثال اینها جعل می کردند. یک دوره، دوره ای که احیانا ممکن است در یک دوره محدودی بحث دس هم مطرح باشد که عرض کردم آن دس اگر بوده است در یک دوره خاص محدود و برای اشخاص خاصی مشکل ساز بوده است و الا با آن نکاتی که جلسه قبل به تفصیل اشاره کردم آن مفاد اولیه روایت محمد بن عیسی به هیچ وجه قابل پذیرش نیست و قابل قبول نیست. اگر درست باشد باید یک همچین معنای خاصی در موردش ارائه دهیم. خب بگذریم

سؤال:

پاسخ: آن که درست است. آنکه به هر حال یک حدیث در بستر آن فضای خاصی که صادر می شود معنا پیدا می کند. ولی این به معنای این نیست که این فضا مخصص حدیث است. دو بحث است این دو بحث باید از هم تفکیک شود. ما نمی خواهیم بگوییم که مورد مخصص است به اصطلاح. می گوییم مورد، مفاد حدیث را روشن می کند. مورد باعث می شود که در کما از حدیث، درک دقیق تر و مطابق واقع تری باشد. این بحث دیگر بحثی ندارد.

سؤال:

پاسخ: یعنی مناشی مختلف دارد یعنی آن که از پیغمبر صادر شده است برای این است که مخالفین با توجه به زمینه سازی هایی که کرده بودند مخالف صریح عرفی البته، الآن ببینید بحث حدیث غدیر را چقدر باهاش بازی کرده اند در طول تاریخ. ببینید حضرت رسول ص فرموده است که عمّار تقتله الفئه الباغیه. معاویه چه کرد؟ عمرو عاص چه کرد؟ آمد گفت حضرت علی قاتل فئه باغیه است چون عمار را او به جنگ فرستاده است. چه جواب دارد آن هم طبیعتا حضرت فقط می تواند جواب های هوی است بگوید بنابر این حالا که این جوری می فرمایید پیغمبر هم قاتل حمزه سید الشهدا است. شما می گویید کسی که یک نفر را بفرستد او قاتل است خب پیغمبر هم قاتل حمزه است. جامعه آن موقع اینها را می پذیرد.

سؤال:

پاسخ: واضح است ولی همین نص ها را تأویل هایی می کردند در راستای، این در واقع هشدارباش است که شما حواستان باشد که این احادیثی که هست اگر مخالف کتاب است کتاب را دست نزنید. تأویل نکنید آن کتاب را آن دست کاری هایی که می کردند این یک نوع تنبیه برای جلوگیری از آن انحرافی که در جامعه آن دوره افتاده بوده است. این یک سری احادیث است و یک سری احادیث در زمان ائمه صادر می شود ممکن است بعضی هایش در یک محدوده بسته تر دس مطرح بوده است آن هم یک سری باشد. ممکن است در یک زمان به خاطر بحث تأویلاتی که غالیان نسبت به چیز انجام داده اند امثال اینها. بنابراین یک منشأ صدور واحد نداشته است.

سؤال:

پاسخ: بله همین جور است یعنی اکثریتشان گویا بیشترشان از زمان حضرت پیغمبر نقل شده است یک سری از آنها مثلا آن که شاهد و شاهدین مطرح می کند آن اگر درست باشد آن ناظر به آن دوره خاصی است که مثلا به دلیل دسّ احادیث برای افراد غیر متخصص کتاب ها از درجه اعتبار ساقط شده بوده است و امثال اینها و یک سری چیزهای دیگر هم به خاطر غلوّ غالیان و امثال اینها بوده است و رفتار هایی که امثال ابو الخطاب و اینها به عنوان غالی مطرح می کردند. بنابراین حالا این نکته ای که می خواهم بگویم اینکه الآن ما در احادیثمان حدیث مخالف کتاب آن چنان نداریم معنایش این نیست که این احادیث بی وجه باشد. ما در طول زمان احادیث پالایش شده است. بسیاری از احادیثی که از درجه اعتبار ساقط بوده است اینها بیرون آمده اند. مرحوم آقای خویی آنجا یک اشاره ای دارد که بد نیست این اشاره را عرض کنم در همین جلد، عرض کنم خدمت شما آقای خویی به یک تناسب همین جا در ادامه بحث می فرماید که اشاره می کند که کتب اربعه و کتب حدیثی ما

مع كونها مهذّبة من هذا النوع من الأخبار قد يوجد فيها منه قليلًا، و من هذا القليل ما في الكافي الدال على أنّه لو علم الناس كيفية خلقهم لما لام أحد أحداً فانّ هذه الرواية صريحة في مذهب الجبر و مخالفة لنص القرآن، لأنّ اللَّه تعالى يلوم عباده بارتكاب القبائح و المعاصي.

این را هم به تناسب در ذیل آن بحث آورده است. خیلی تعجب است چرا مرحوم آقای خویی به اصل این روایت مراجعه نکرده اند چرا به توضیحاتی که محدثین ما در توضیح این روایت وارد کرده اند مراجعه نکرده اند و اینگونه بیان فرموده اند. این روایت در کافی هست احد احدا. در ذیلش ذیلی دارد که کاملا مفاد روایت روشن است. روایت می گوید که ظرفیت اشخاص یکسان نیست و خداوند ایمانی که به هر کسی می دهد یک مقدار است. یک کسی اصلا ظرفیت بیشتر از آن ندارد. مرحوم مجلسی در ذیل توضیح می دهد می گوید که این روایت یا ناظر به این است که در ترک فضائل و مستحبات و امثال اینها اگر گاهی اوقات بعضی افراد، بعضی افراد را سرزنش می کنند که چرا مراتب فضیلت را به دست نیاوردی چرا مستحبات را انجام ندادی؟ یا گاهی اوقات افراد همدیگر را سرزنش می کنند که چرا درک نسبت به معارف کوتاه است. قدرت فهمتان مطالب عمیق را. این روایت می گوید که ظرفیت افراد یکسان نیست. همه یک حد آفریده نشده اند. بحثش سر همین است که میزان توانایی افراد در ایمان داشتنشان مختلف است. این ربطی به بحث های جبر و مبر و اینها ندارد. ذیلش را اگر اقای خویی ملاحظه می فرمودند، این بحث ها را نمی گفتند که صریحه فی مذهب الجبر. اصلا فضا فضای دیگری است. فضا، فضایی است که ایمان یک مرتبه ای نیست. یکی از بحث هایی که آن زمان مطرح بوده است تفسیر حقیقت ایمان است. می گوید ایمان یک مرحله ای نیست و مراتب دارد و بعضی از افراد اصلا توانایی آن مرتبه بالاتر ایمان را ندارند. هم معرفت و هم ایمان هر دو. و هم رفتار خارجی یعنی مستحبات انجام دادن و امثال اینها. انسان ها همه شان اصلا نمی توانند بعضی ها آن مقامات بالاتر را به دست بیاورند بنابراین مأمور هم نیستند به آن مقامات. این اصلا به واجبات کار ندارد. در یک فضای دیگری است و لام احد احدا من ابتدا که این روایت را دیدم ذهنم به یک جای دیگر رفته بود. تصورم این بود که این روایت ناظر به نکته ای است که در روانشناسی مطرح است که بحث خصوصیات وراثتی خصوصیات اینها چقدر اثر گذار است در پذیرش اخلاقی یعنی اشاره به این است که بسیاری از ویژگی های افراد اکتسابی نیست و ذاتی افراد است و السعید سیعد فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه را خب اینگونه معنا کرده اند که ظرفیت وجودی افراد از همان شکم مادرشان شکل می گیرد. پس افراد متفاوت هستند و امثال اینها به این معنا که زمینه پذیرش بعضی افراد زمینه پذیرش افراد گناه دارند بحث زمینه و اینها. لام احد احدا اشاره به همین است که بعضی افرادی که گناه می کنند تصور نکنید که، مثلا شما هم در این چیز هستید که ممکن است به گناه مبتلا شوید و همچین معنایی را. بعد که ذیل روایت را دیدم، دیدم همان جور که مرحوم مجلسی و اینها تفسیر می کنند با توجه به همان ذیل روایت همان تفسیر هست که این ناظر به این است که ظرفیت معرفتی و ظرفیت ایمانی افراد مختلف است. ایمان آن مراتب غیر الزامی مراد است. ظرفیت هایشان مختلف است و اشخاص نسبت به اینکه چرا یک نفر بالا نمی آید کما اینکه مثلا دانش آموزی. الآن یکی از مشکلاتی که در کلاس های درسی داریم بعضی ها را سرزنش می کنند که چرا درس نمی خوانی. درس می خواند ولی توانایی اش همین قدر است. هر کس را متناسب با توانایی اش باید دعوا کرد. کسی که توانایی بالا رفتن دارد و زحمت نمی کشد بالا رفتن آن را باید دعوا کرد که چرا از این استعدادی که خدا در اختیار تو قرار داده است به نحو احسن استفاده نمی کنی. بعضی ها هستند که توانایی شان همان قدر است همان قدر که زحمت می کشند همان مقدار هم خدا پاداششان می دهد و امثال اینها. اصلا ربطی به این بحث های جبر و این بحث ها ندارد. این است که این نکته ای که می خواهم بگویم خیلی وقت ها باید احادیث را به حافظه اعتماد نکرد و به خود احادیث مراجعه کرد و مشابهات حدیث را مراجعه کرد. خیلی وقت ها افراد به دلیل عدم مراجعه به اصل حدیث، یک سری احادیثی برایشان عجیب و غریب می آید. حالا باز وقت گذشت عیب ندارد این نکته را هم عرض کنم که یک حدیثی که به عنوان حدیث مجعول احیانا معرفی می شود احادیثی که در مورد این است که حضرت امیر بالای منبر رفتند و گفتند لا تزوجوا حسنا فانهم اطلاق. خب می گویند این یعنی چه حضرت امام حسن اطلاق هست و چه هست و جعل جاعلین است و امثال اینها. ولی خود همان حدیث را قبل و بعدش را اگر کسی ببیند، می فهمد که نکته، نکته دیگری بوده است و هیچ مانعی هم ندارد برای پذیرش این حدیث و حدیث بسیار حدیث شریفی است. بحث این است افرادی می آمدند خدمت امام حسن و اصرار که ما می خواهیم با پیغمبر وصلت و نسبت داشته باشیم بیا دختر ما را بگیر. خب حضرت از باب اینکه حاجات اینها برآورده شود دختر اینها را می گرفت ولی همه مطابق میل ایشان نبوده است بعضی هایشان که مطابق میل ایشان بوده است باقی می گذاشته است و بعضی ها را طلاق می داده است و در روایت هست که هیچ زنی را طلاق نمی داد مگر اینکه انقدر مال در اختیارش می گذاشت که راضی و خشنود از حضرت برود و امثال اینها. خب این وضعیت باعث میشد که افراد هجوم بیاورند با امام حسن ازدواج کنند.

سؤال

پاسخ: نه به خاطر پول نبوده است عمدتا شرب انتساب با پیغمبر است. می گوید که در همین روایت در ذیلش هست که بعد حضرت امیر فرمود که لا تزوجوا حسنا فانّهم اطلاق می گویم

فَقَالَ بَلَى وَ اللَّهِ لَنُنْكِحَنَّهُ فَإِنَّهُ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ ابْنُ فَاطِمَةَ ع فَإِنْ أَعْجَبَتْهُ أَمْسَكَ وَ إِنْ كَرِهَ طَلَّقَ

ببینید بحث این است که می گوید که ما بحث این نیست که می خواهیم همسر دائمی باشد. ما از اول می خواهیم با فاطمه زهرا و پیغمبر نسبت پیدا کنیم. حضرت امیر به عنوان کسی که نمی خواهد مردم را فریب دهد. اهل بیت ما کسی نبودند که با مردم از روش های سیاسی متداول استفاده کنند و گولشان بزنند. نه شفاف با مردم صحبت می کنند که آقا شما که می آیید این گونه این خبر ها نیست که حضرت نگه دارد. ممکن است نگه دارد ممکن است نگه ندارد. آنها می گویند که ما به هدف خودمان رسیده ایم ما می خواهیم عروس حضرت زهرا بشود دخترمان. ما می خواهیم عروس پیغمبر شود. خب شده است حالا خوشش آمد نگه می دارد و خوشش نیامد نگه نمی دارد. این روایت خیلی هم جالبی است این روایت. نشانگر شفاف بودن حضرت در برخورد با مردم و نشانگر اینکه به هر حال ائمه معصومین، خود امام حسن به علاقه های مردم احترام می گذاشته است ولی به خاطر علاقه های شخصی خودش هم که بوده است امکان نداشته است که زن هایی را که می گرفته است همه را نگه دارد خب خیلی ها را علاقه نداشته است با پولی که می داده است آنها را طلاق می داده است و امثال اینها. و این ابغض الاشیاء الطلاق و امثال اینها معلوم نیست این چیزها را بگیرد. آن طلاق هایی که از اول برای ادامه نبود است از اول برای یک جنبه مثل ازدواج هایی که الآن چیز می کند برای محرمیت. یک چیزی شبیه اینها. یک نکته ای است که آن این است که همین ماجرا که اصلش هم صحیح است و روایت های معتبری دارد صحیح السند که خیلی هم حدیث خوبی است. همین باعث شده است که پرداخت قصه پردازانه در موردش شود. آن ابو طالب مکی در قوت القلوب داستان سازی هایی کرده است که نمی دانم دویست و پنجاه تا سیصد تا همسر داشته است و فلان و امثال اینها دیگر داستان های آنها دیگر جفنگیات است.

سؤال:

پاسخ: سراغ امام حسین احتمالا نمی رفتند حالا چطور بوده است به امام حسن علاقه داشتند. فرزند بزرگتر بوده است شاید همین یک ویژگی خاصی بود است که اساسا ویژگی های افراد

سؤال:

پاسخ: نه دلیلی بر تحریف نداریم مجرد اینکه سراغ امام حسن می رفته است ویژگی های فردی افراد یک کسی اینها چیزهای تفاوت های

سؤال:

پاسخ: همه هجوم می آورند و امثال اینها.

خب امام حسن این برخورد چیز را انجام می داده است. یعنی ازدواج های مصلحتی را. می گوید برو امام حسین اگر بپسندد از اول ازدواج نمی کند. به هر حال شرایط فردی اشخاص متفاوت است.

سؤال:

پاسخ: این به این جهت است که امام حسین اگر موردی باشد از اول تزویج نمی کند. حالا ممکن است غرض من تمام ویژگی های روایت نیست. مراد من این است که خیلی از اینها را باید در فضای خاص روایت سنجید خیلی از آنها قابل توجیه و قابل فهم است. اینکه بلافاصله ما اینها را به جعل و وضع و دسّ و این جور چیزها حمل کنیم این به نظر وجهی نمی رسد.

سؤال:

پاسخ: غرض من چیزهای مختلف نیست تمام تعبیراتش نیست. مرادم این است که خیلی از اینها چیز هست یعنی امکان توجیه و تفسیر دارد و حالا احیانا ممکن است بعضی از نقلیات اینها هم نادرست باشد. غرض من این است که مرادم این روایت نبود آن روایتی که پیغمبر بالای منبر گفت لا تزوجوا حسنا فانمه اطلاق مرادم بود. غرض من این نکته است که به هر حال ما در شناخت احادیث خیلی راحت حکم به اینکه اینها موضوع است و مجعول است و امثال اینها نباید بکنیم. خیلی وقت ها اینها توجیهات و تفسیرات صریح دارد البته نمی خواهیم هم بگوییم که حتما باید همه اینها را بگوییم حتما صادر شده است. آن طرفش هم اصرار بر اینکه

بررسی کامل باید شود و بسیاری از اینها نسبت به هر دو طرف قضیه یک مقداری با دقت و حوصله مشی کرد.

سؤال:

پاسخ: نه آن جو اولش است. اوایل زمان یغمبر قضیه آنگونه بود ولی دوره محدودی است.

یک نکته ای را به شما عرض کنم توجه فرمایید آن نکته این است که کسانی که به خانه حضرت زهرا حمله می کنند اکثریت جامعه نیستند. اکثریت جامعه کسانی هستند که ساکت هستند. نسبت به اینها آن تعبیری که در مورد حضرت سید الشهدا نقل می کند، قلوبهم معک و سیوفهم علیک. دلها با اهل بیت است ولی شمشیر ها بر علیه. یعنی مشکلی که جامعه آن موقع با آن مواجه است مشکل بی ارادگی و ضعف اراده است. آنها چون ضعف اراده دارند، حاضر نیستند برای علایق باطنی خودشان فداکاری کنند. فداکار نیستند. کاری که حضرت سید الشهدا انجام می دهد حس فداکاری را در جامعه بیدار می کند. اگر کسی می خواهد دیندار باشد باید برای دین خود خون بدهد. خب این بحثی که فردا انشاء الله دنبال می کنیم بحث این است که آیا می توانیم از مخالفت سنت قطعیه حالا یا سنت نبویه یا مطلق سنت قطعیه هم مانع حجیت خبر هست یا مانع حجیت خبر نیست این یک بحث و بحث دوم این است که جایی که یک حدیث با کتاب به نحو عموم و خصوص من وجه رابطه داشته باشد یا با سنت قطعیه حالا هر کدام از این دو مبنا را در بحث قبل انتخاب کردیم آیا نسبت به جایی که رابطه عموم و خصوص من وجه باشد چگونه باید مشی کنیم؟ اینها را به ترتیبی که در کلام، البته من با به هم زدن ترتیب بحث می کنم. در کلام آقای صدر اول بحث عموم و خصوص من وجه آمده است بعد بحث دوم آمده است که من برعکس بحث می کنم این را.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد